

تیمور آقامحمدی

باغ منی آ

اشاره

بنا داریم از این شماره، با درج داستانی نو، دست به خوانشی جمعی زده و در جستجوی آن لذت نهفته در سطرها باشیم؛ در ابتدا، داستانی را — بدون در نظر گرفتن اسم و رسم نویسنده و مرعوب شدن، تنها با توجه به احراز معیارهای لازم و موازین داستان نویسی — درج کرده، سپس به واکاوی بافت اثر و چرایی داستان پرداخته و در صدد تبیین چگونگی برگرفتن لذت زیباشناختی از داستان خواهیم بود. تا با کمک هم به نقطه‌ای برسیم، که با مطالعه هر داستان و با بی‌بردن به زیبایی‌های زیرساختی آن لذتی دوچندان ببریم. در این نوشتار، نه قصد پرداختن به عناصر و تکنیک‌های داستان داریم و نه می‌خواهیم با کلاف سردرگم‌تسوری، پنجه درافکنیم؛ بلکه نیت‌مان ارائه تصویری روشن از داستان بیش روی‌مان است، البته در موارد لازم با ارجاع به کتاب‌های برجسته‌تسوری، خواننده را به سمت فرهیختگی در کنکاش داستان سوق خواهیم داد؛ امید که جوانان رسم‌ناشیست موجود در نقد اثر، به حاشیه بیش از خود متن توجه نکنیم و بی‌اعتنا به حواشی زاید بر ادبیات، تنها به متن بپردازیم و کم‌تر سر در فرامتن‌ها کرده، سخن را به بیراهه بکشانیم؛ چرا که در خوانش یا نقد یک اثر، متن موجود اهمیت دارد، نه پیشینه و پسینه نویسنده و دیگر نویسندگان.



بستنی

پسر بچه‌ای وارد یک بستنی‌فروشی شد و پشت میزی نشست. پیشخدمت یک لیوان آب برایش آورد. پسر بچه پرسید: یک بستنی میوه‌ای چند است؟ پیشخدمت پاسخ داد: ۵۰ سنت. پسر بچه دستش را در جیبش برد و شروع به شمردن کرد؛ بعد پرسید: یک بستنی ساده چند است؟ در همین حال، تعدادی از مشتریان در انتظار میز خالی بودند. پیشخدمت با عصبانیت پاسخ داد: ۳۵ سنت. پسر دوباره سکه‌هایش را شمرد و گفت: لطفاً یک بستنی ساده. پیشخدمت بستنی را آورد و به دنبال کار خود رفت. پسرک نیز پس از خوردن بستنی پول را به صندوق پرداخت کرد و رفت. وقتی پیشخدمت بازگشت، از آن چه دید شوکه شد. آن‌جا در کنار ظرف خالی بستنی ۲ سکه ۵ سنتی و ۵ سکه ۱ سنتی گذاشته بود؛ برای انعام پیشخدمت.

خوانش

این داستان در زمره داستان‌های موسوم به «مینی مالیستی»، (داستان‌های کوتاه کوتاه) یا (داستانک) قرار دارد؛ «بستنی» اثر یک نویسنده ناشناس، داستانی است بدون زمان و مکان، با شخصیت‌هایی بی‌نام و کلی؛ یک مغازه بستنی‌فروشی، یک پیشخدمت و پسر بچه‌ای که معصومیت کودکانه‌ای در پس چهره‌اش خفته است.

در این داستانک ما با دو شخصیت (character) روبه‌رو هستیم: پیشخدمت و پسر بچه؛ مشتری‌ها و صندوق‌دار تنها برای پیش‌برد داستان به لحاظ فضا سازی و باورنمایی به کار رفته و نقشی دیگر ندارند. پسر بچه‌ای برای خرید یک بستنی وارد مغازه‌ای می‌شود و پس از پرس‌وجوی قیمت‌ها بستنی ساده‌ای را انتخاب می‌کند؛ رفتار پیشخدمت، بسیار مهم است: سرد، بی‌اعتنا و تحقیرآمیز، چون پسر بچه را انسان فقیری می‌بیند که قیمت‌ها برایش مهم است و حساب جیبش را دارد و در عین حال با خرید یک بستنی ساده، صندلی‌ای را اشغال کرده است و دیگری که — شاید پولدار هم باشند — هنوز سرپا ایستاده‌اند؛ پیشخدمت در نگاهی مقایسه‌ای، دیگران را بر او ترجیح داده که با عصبانیت جواب او را می‌دهد تا به مشتریان مهمش بیش‌تر رسیدگی کند تا او.

تا این‌جا کار، ما رفتار تحقیرآمیز پیشخدمت را در مواجهه با پسر بچه‌ای داریم که یک بستنی ارزان قیمت انتخاب می‌کند. (پس به‌طور قطع با پسر بچه پولداری روبه‌رو نیستیم) و در ادامه پسر بچه پس از صرف بستنی‌اش، پول را به صندوق پرداخت می‌کند و می‌رود. پیشخدمت که بر سر میز او می‌آید، طلایی‌ترین قسمت داستان را ملاحظه می‌کند؛ سکه‌های ریز و درشتی که پسرک به عنوان انعام برای او گذاشته است!

نکاتی که از سطور محدود این داستان برمی‌آید:

۱. پسرک با پس‌اندازهای کوچکش به بستنی‌فروشی آمده و معلوم نیست با چه خون‌دلی و پس از چند روز انتظار یا کار این پول‌ها را گرد آورده است؛ سکه‌های یک سنتی و پنج سنتی.

۲. پسر بچه بدون تیخ‌تر و غرور، پول را به صندوق پرداخت کرده و انعام پیشخدمت را روی میز گذاشته تا بعداً بردارد، نه در حضور او تا کرنش پیشخدمت را دیده و فخر فروشی کند.

۳. پسرک با این‌که برای به دست آوردن پول‌ها زحمت زیادی برده و شاید برای خوردن یک بستنی میوه‌ای نقشه‌ها هم کشیده است، ولی برای این‌که پیشخدمت هم در لذتی که او از خوردن یک بستنی می‌برد، شریک شود، با دست داشتن پول یک بستنی میوه‌ای به بستنی ساده رضایت می‌دهد و مایه‌التفاوت آن را به عنوان انعام برای پیشخدمت باقی می‌گذارد!

۴. پسر بچه رفتار تحقیرآمیز توأم با عصبانیت پیشخدمت را با دادن انعام پاسخ می‌دهد.

۵. پسرک، معصومیت شناور در دلش را بر سطرهای این داستان جاری می‌سازد.

رفتارهای متضاد، آن‌زمان که در برابر هم و به نفع نیکی رقم بخورد، تصویر روشنی از عشق می‌شود؛ در این داستان کردار شخصیت‌های داستان، که در نهایت مهر معصومیت و سادگی کودکانه بر پیشانی‌اش جاوید است، جلوه‌ای از اخلاص است. نویسنده با خرج معصومیت کودکانه — که قابل لمس برای همه است — در داستان، آن را تمهیدی برای کوبش ضربه نهایی و ایجاد تعمق و درنگ در خواننده قرار می‌دهد.

